

تجربه معنوی

ياسر محدث مجتهدی

تأثیر تجربه‌ی معنوی در درک معارف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موضوع این نوشتار تأثیر تجربه‌ی معنوی در فهم معارف است. می‌خواهیم بررسی کنیم که اگر انسانی، علوم عقلی را به طور کامل آموخت؛ بدون داشتن تجارب معنوی، معارف را به درستی درک کرده است یا خیر؟ و به صورت موجهی جزئی، آیا تجارب معنوی نقشی در درک معارف دارند؟
برای این مقصود لازم است ابتدا تجربه‌ی دینی تعریف شود.

تجربه‌ی معنوی

تعاریف بسیاری برای آن وجود دارد. ما فارغ از تعاریف موجود، تجربه‌ی معنوی را از دید خود تعریف می‌کنیم. وجدان و درک حضور، تجربه‌ی معنوی است. که خود دارای اقسام بسیاری است. ممکن است شهود، یا وجدان علمی نیز باشد. تحقق تام آن، درک حضور خداوند متعال است. اما این اوج ممکن است در بسیاری تحقق پیدا نکرده، و صرفاً درک معنویتی به نحو کلی باشد.

در گذشته گمان بر این بود که علوم معدودی به درک معارف کمک می‌کند. به این بخش از علوم، فلسفه‌ی اولی که یکی از سه بخش حکمت نظری است گفته می‌شد. مابقی اقسام علوم، در دسترسی به معارف نقشی نداشتند. و صرفاً در راهبرد زندگی بشر نقش داشتند. در حال حاضر این اعتقاد دیگر به نظر صحیح نمی‌آید. درک معارف از تمامی علوم، اگر به عمق آن علوم توجه شود، میسر است. همان‌طور که از فلسفه بالمعنی الأخص می‌توان به معارف دست یافت، از فیزیک هم می‌توان به این هدف دسترسی پیدا کرد. بنابراین علومی که مراد این نوشتار است تمامی علوم است. نکته‌ی دیگری که باید به آن اشاره کرد، شمول تمامی علوم در این نوشتار است. یعنی عرفان، فلسفه، کلام و ... نیز به عنوان علم در این نوشتار با آن‌ها برخورد می‌شود. این‌طور نیست که وقتی سخن از عرفان است، آن را لزوماً مقرون با تجربه‌ی معنوی ببینیم. در این تقارن بین علوم، تفاوتی نیست. عرفان هم وقتی در ساحت بیان براهین برای مقصود خود است، علم است. و فاصله‌اش با تجربه‌ی معنوی مانند سایر علوم است.

آغاز بحث

با مثالی آغاز می‌کنیم؛ در فلسفه براهین بسیاری برای اثبات خداوند متعال وجود دارد. مانند برهان امکان اشرف، صدیقین و غیره. انعقاد بحث در این جا شکل می‌گیرد که آیا اشراف کامل به این براهین، و پذیرش علمی وجود خداوند، بدون درک حضور او، دستیابی حقیقی به معارف است؟ و در رتبه‌ی بعدی اگر مقرون به تجربه‌ی معنوی نباشد، ثمری برای انسان دارد؟ و اگر فقط تجربه‌ی معنوی بدون درک علمی باشد، کافی است؟ یا باید مقرون با علم باشد؟ بنابراین ما با سه پرسش مواجهیم.

پرسش اول:

احاطه‌ی علمی به موضوعی، بدون درک و وجدان آن موضوع، دستیابی حقیقی به آن معرفت است؟

پاسخ به این سؤال به این موضوع برمی‌گردد که درک حقیقی معارف چیست؟ چه نشانه و معیاری برای این‌که بفهمیم معرفتی به درستی فهمیده شده است، وجود دارد؟

به نظر می‌رسد به عنوان یک معیار کلی، می‌توان قائل شد وقتی معرفتی در جان انسان قرار بگیرد، و هیچ‌گاه از او جدا نشود، و اثرات مورد انتظار خود را در او بگذارد؛ به درستی درک شده است. برای روشن شدن این معیار به مثال بازمی‌گردیم؛ اگر کسی به تمامی جوانب برهانی مانند برهان صدیقین که به متقن‌ترین برهان علمی اثبات خداوند، مشهور است واقف باشد. باید دید این ملاک در او وجود دارد یا نه؟ ممکن است گفته شود اگر خوب آن را تحصیل کرده باشد در جانش قرار گرفته است؛ اما قطعاً این‌طور نیست که هیچ‌گاه از او جدا نشود. در حالات بسیاری مانند اوج غم یا شادی، اصلاً این برهان یادش نمی‌آید. پس طبیعی است اثر آن که حضور خداوند است را در تمام زندگی درک

نخواهد کرد. در نتیجه بخش اول معیار ذکر شده نیز در مورد او صادق نیست. اگر حقیقتاً در جان او جای گرفته بود، دو نتیجه‌ی دیگر را نیز در پی داشت.

با این توضیح معلوم می‌شود که احاطه‌ی علمی، دستیابی حقیقی به آن نیست. این جا باید بیان کرد که ممکن است احاطه‌ی علمی مقدمه‌ی درک حقیقی آن موضوع باشد. و این امری غیر قابل ردّ است. همان‌طور که در تعریف تجربه‌ی معنوی عرض شد، وجدان علمی خود تجربه‌ی معنوی است. می‌توان با استمرار دانش به وجدان کردن آن رسید. این مطلب مخالف تعریف مشهور تجربه‌ی معنوی است. اگر تجربه‌ی معنوی را صرف کشف و متعلقات آن بدانیم. مطلب عرض شده صحیح نخواهد بود. اما به نظر نویسنده تجربه‌ی معنوی اعم از کشف است.

مطلب دیگر این‌که بر خواننده پوشیده نیست این است که صرف دانستن، حتی با احاطه‌ی علمی به آن، موجب وجدان آن نخواهد شد.

پرسش دوم:

اگر احاطه‌ی علمی، مقرون به تجربه‌ی معنوی نباشد، برای انسان ثمر دارد؟

پاسخ به این سؤال از جواب سؤال قبلی روشن می‌شود. به اختصار، علم می‌تواند مقدمه‌ای ارزشمند برای درک حقیقی معلوم باشد. این مهم‌ترین فایده‌ی علم است. به علاوه که انس انسان با علم، او را دقیق و اهل فکر می‌کند. و نبود این مهم، حتی با تجارب زیاد معنوی، بی‌عمقی را نتیجه خواهد داد.

تجربه‌ی معنوی به تنهایی برای انسان کافی است؟ و نیازی به همراهی علمی ندارد؟

راه‌های بسیاری برای دستیابی به تجاربِ معرفتی درون ادیان مطرح است. حتی روش‌های به ظاهر غیر دینی هم راه‌های متعددی را برای این منظور به کار می‌گیرند. پس در تحقق تجارب معرفتی بدون هیچ علمی شکی نخواهد بود. سؤال اساسی این‌جاست که، این تجارب بدون همراهی با علم برای انسان مفید است؟ پاسخ روشن است، که نیاز انسان به درکِ حداقلی این تجربه‌ها در زندگی حتمی است. و همان‌طور که گذشت، اگر این اندک هم نباشد، انسان در گذر زمان باور خود را از دست می‌دهد. پس در فایده‌ی آن، و حتی لزوم آن به صورتِ موجهی جزئی، جای هیچ شکی نیست.

مطلب اساسی پس از پذیرش مطلب فوق، این است که اگر این تجارب، همراه با علم نباشد، تا کجا می‌تواند پرواز کند؟ در واقع این‌جا سؤال چهارمی ذیل سؤال قبل شکل می‌گیرد. شروع راه معنویت همراه با درک حداقلی معارف است. اما اگر انسان دستش از علم به طور مطلق تهی باشد، مانند کبوتری است که پرواز آموخته است. اما در قفسی کوچک اسیر است؛ و اوج پروازش همان ابعاد محصور قفس است. علم این‌جا می‌تواند این قفس را بگشاید.

جمع‌بندی:

علم بدون درک وجدانی، ثمری برای انسان ندارد. و حتی ممکن است موجب دوری صاحبش از معلوم شود. تجربه‌ی معنوی برای شروع حرکت انسان ضروری است. اما اگر مقرون با علم نباشد، سقف پروازش بسیار کوتاه است. و به جهت لذت فراوانی که نصیب صاحب تجربه می‌کند، او را در همان حال نگه می‌دارد، طوری که شخص گمان می‌کند مقصد همین جاست؛ در حالی که اصلاً از جایش بلند نشده است. علم است که تصویری هرچند گنگ به صاحبش عطا می‌کند، و به تجربه‌های معنوی، مسیر و جهت می‌دهد. رشد این تجارب، آن‌ها را از مسیر شهود به وجدان، و درک علمی می‌رساند. این مرتبه از شهود والاتر و یقینی‌تر است. دقت بفرمایید.

یاسر محدث مجتهدی

نگاشته‌ی: اردیبهشت ۱۳۹۸، شعبان ۱۴۴۰